فصل هشتم

در «سورهٔ قدر»

۱ــ سورهٔ قدر

بِسمِ اللّهِ الرَّحمٰنِ الرَّحیم.
اِنّا اَنزَلْناهُ فی لیلةِ القَدر.
ومٰا اَدْراكَ مَا لیلةُ القَدر.
لیلةُ القدرِ خیرٌ مِن الفِ شَهْر.
تَنَزَّلُ المَلائِکةُ والرُّوحُ فیها بِاذنِ رَبِّهِم مِن کُلِّ اَمْر.
سلامٌ هِیَ حَتی مَطْلَعِ الفَجْر.

ــ ما قرآن را، در شب قدر، فرو فرستادیم.
تو شب قدر را چگونه شبی می دانی؟
شب قدر، از هزار ماه بهتر است.
در آن شب فرشتگان و روح (جبرئیل)، به اذن خدا، همهٔ فرمانها و سرنوشتها را فرود می آورند.
آن شب، تا سپیده دمان، همه، سلام است و سلامت.

۲ــ آیا کدامین شب؟

این امر بزرگ چیست؟
و این شب کدام است؟
آن شب فرخنده، که قرآن فرود آمده است، چه شب است؟
آن شب که از هزارماه بهتر است، کدام لحظات گرانقدر است؟

آن شب، که فرشتگان فرود می آیند، و روح (جبرئیل)[۱] نیز فرود می آید، کدامین است؟

آن شب، که فرمانها و تقدیرها را به زمین می آورند، و برطبق حکمت برمی نهند، و معین می دارند؟ ...

آن شب، که تا سپیده دمان، همهٔ آنات و لحظات آن، درود است و سلام، و رحمت است و سلامت، و ایمنی است و فرخندگی؟ ...

این واقعیت بزرگ، که با «فعل مضارع» بیان شده است، و استمرار را می رساند چیست: «تَنَزَّلُ المَلائِکَةُ وَالرُّوحُ...» فرشتگان و روح، همی فرود آیند، و همی فرود آیند، به کجا؟

آری، فرشتگان و روح، در هر سال، در شب هنگام «قدر» پیوسته فرود آیند، و به «اذن خدا»، هر «امری»، و «تقدیری» را فرود آورند... این امر چگونه است؟ این فرشتگان نزد چه کسی می روند، و فرمانها و تقدیرها را به چه کسی می سپارند؟ آنجا که روح بزرگ فرود می آید کجاست؟ و آن آستان مقدس، و مطلع نور، و مرکز ناموس، که «کُلّ اَمر»، به همراه فرشتگان، به جانب آن فرود آورده می شود، کدام آستان است؟ در شب قدر، فرودگاه فرشتگان آسمان، در کدام سرمنزل قدس، و مَهبَط مُطَهَّر است؟

۳ــ شب قدر است و طی شد نامهٔ هجر

آن شب، که باید شکوائیهٔ هجران را درنوردید، و به امیدِ وصل و دیدار بیدار نشست، و از جامِ طَهورِ «سَلام»، تا «مطلع فجر»، سرمست بود، کدام شب است؟

آن شب، که شاعرِ حافظِ قرآن، با الهام گرفتن از قرآن، آن را «شب وصل» می نامد، و نامهٔ هجران را، در آن شب، طی شده و پایان یافته می خواند، کدام شب نورانی و دل افروز است؟ شبی که باید در عاشقی ثابت قدم بود: در طلب کوشید، و بیدار ماند، و دیدار جست، و احیا گرفت، و به نیایش پرداخت، و

۱. در برخی از احادیث، «روح» را ــ در این آیه ــ «جبرئیل» گفته اند، و در برخی، مخلوقی با عظمت تر از ملائکه و جبرئیل.

کار خیر کرد، و صالحات به جا آورد، و به نیازمندان رسید، و دانایی طلبید، و مذاکرهٔ علم کرد؟[1] شبی که در آن، کاری بی اجر نخواهد ماند؟ شبی که باید به یاد روی آن محبوب عزیز، و آن یار آواره از دیار، و پنهان رخسار، با دردمندیهای عاشقانه نالید، و دیدار روی او را از خدای طلبید؟... کدام شب عزیز است؟

شب وصل است و طی شد نامهٔ هَجر[2]
سلامٌ فیه حتی مطلعِ الفَجر

دلا در عاشقی ثابت قدم باش
که در این ره نباشد کار بی اجر

برآ ای صبح روشندل خدا را!
که بس تاریک می بینم شب هَجر

دلم رفت و ندیدم روی دلدار
فغان از این تطاوُل، آه از این زجر[3]

اشاره‌های حافظ، در این غزل، بویژه با تضمین کلماتِ قرآنیِ «سورهٔ قدر» همه و همه، به همین معانی است: شب قدر، رابطهٔ آن با امام و غیبت، ثابت قدم بودن در عاشقی اگرچه مشکلات در کار باشد، و هجرانی طولانی تو را از معشوق حقیقی دور بدارد، همچنین آرزوی ظهور و دمیدن صبح روشندل وصال، به امیدِ رهایی از شب تاریک هجران و غیبت، و سرانجام، شکوه از تطاوُل مهجوری، و درازی دوران دوری...

آری، حافظ، از این دوری و مهجوری، اینگونه می نالد، و از دست تطاول این هجران و غیبت، اینسان شکوه می کند، اما با توجه به حقیقت امر، می خواهد

۱. «وقال شیخُنا الصَّدوق، فیما اَملیٰ علَی المَشایخ، فی مجلسٍ واحد، من مذهبِ الامامیة: وَمَن اَحییٰ هاتَینِ اللَّیلَتَینِ بِمُذاکَرة العلمِ فَهُوَ اَفضَل» ــ یعنی: شیخ بزرگوار صدوق، در بیانیه ای که در محفل مشایخ حدیث در بارهٔ مذهب تشیع عرضه داشت گفت: «افضل اعمال، در شب قدر، مذاکره علم است» ــ «مفاتیحُ الجِنان»، فصل «اعمال مخصوصهٔ شب قدر»، ص ۲۲۶ ــ ۲۲۷.

۲. در پاره‌ای از نسخه های دیوان:
شب قدر است و طی شد نامهٔ هجر.

۳. «دیوان حافظ»، چاپ علامهٔ قزوینی، ص ۱۷۰ (غزل ۲۵۱).

تـا همگان در شور عشق و عاشقی، ثابت قدم باشند، و در طلب و دلدادگی، استوار مانند...

خـواجه شمسُ الدّین محمد حافظ شیرازی، دربارهٔ ولایت عصر، و ذخیرهٔ دهر، بجز این غزل، سخنانی شیفته وار و اشارتهایی لطیف دارد، از جمله:

کجاست صوفی دجّالْ فعلِ ملحدْ شکل
بگو بسوز که مهدیّ دین پناه رسید.



از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش
زده‌ام فالی و فریادرسی می آید



ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی
دل بی تو بجان آمد وقتست که بازآیی

مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد
کز دست بخواهد شد پایابِ شکیبایی

یارب به که شاید گفت این نکته که درعالم
رخساره به کس ننمود آن شاهد هرجایی[۱]

ساقی، چمنِ گل را بی روی تو رنگی نیست
شمشاد خُرامان کن تا باغ بیارایی

۱. «رخساره به کس ننمودن» و «شاهد هرجایی» و«حاضر»درهمه جا«بودن»، می تواند اشاره باشد به آنچه ما آن را «غیبت شأنیّه» و «حضرت شئونیّه» اصطلاح کرده‌ایم. ودربخش ۸، از فصل بعد در آن باره سخن خواهیم گفت.

ای درد توأم درمان در بستر ناکامی
وی یاد توأم مونس در گوشهٔ تنهایی[۱]

۱. ذکر خجستهٔ امام حجت بن الحسن المهدی ــ علیه السّلام ــ در شعر فارسی، سابقه ای بس قدیم دارد. اینکه خواجه شمسُ الدّین محمدِ حافظِ شیرازی، شاعر فاضل و مطلع از معارف اسلام، و حافظِ قرآن، و عارفِ شیعیِ دوازده امامی، در سدهٔ هشتم، آن امام بزرگ را در شعر خویش ذکر کرده باشد، جای خود دارد، حتی در سده های پیش، در شعر اسدی طوسی نیز، ذکر مهدی«ع» آمده است. شاعر و حماسه سرای معروف ایران، در سدهٔ پنجم، و مؤلف فرهنگ معروف «لغت فُرس»، ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی (در گذشتهٔ ٤٦٥ هـ. ق)، در آغاز «گرشاسپنامه»، ضمن اشاره به حکمت دین و لزوم دینداری، و تأکید بر حقانیت دین اسلام، ذکر فرخندهٔ امام غایب، حضرت مهدی«ع» را اینچنین ادا کرده است:

دل از دین نشاید که و یران بود
که و یران زمین جای دیوان بود

نگه دار دین آشکار و نهان
که دینست بنیاد هر دو جهان

پناهِ روانست دین از نهاد
کلید بهشت و ترازوی داد

چراغیست در پیش چشم خرد
که دل ره به یزدان به نورش برد

جهان را نه بر بیهده کرده اند
تورا نزپیِ بازی آورده اند

ره دین بیاب از خرد چون سزاست
که گیتی بدین ایستادست راست

از ین پس نباشد پیمبر دگر
به آخر زمان «مهدی» آید به در

بگوید خط و نامهٔ کردگار
کند دین پیغمبری آشکار

بدارد جهان بریکی دینِ پاک
برآرد زدجّال و خیلش هلاک

رسد زآسمان هر پیمبر فراز
شوند از پس «مهدی» اندر نماز...

ــ «گرشاسپنامه» ــ مقدمه، چاپ سربی پاریس، با ترجمهٔ کلمان هوارد (۱۹۲۶).

۴ـ شبی، در هر سال

چنانکه از آیه های «سورهٔ قدر»[۱]، بروشنی فهمیده می شود، در هر سال شبی هست، که از هزار ماه ــ به ارزش و قدر و فضیلت ــ برتر است[۲]. و این شب، در هر سال، هست. و در هر سال، یک شب، شب قدر است. در این شب، فرشتگان به همراه بزرگ خویش (روح) به زمین می آیند، و هر امر و فرمان و تقدیری، که از سوی خدا معین شده است ــ برای یک سال، تا شب قدر سال آینده ــ فرود می آورند.

آنچه از احادیثی که در تفسیر این سوره، و تفسیر آیات آغازِ سورهٔ «دُخان»، و جز آن رسیده است، فهمیده می شود، این است که فرشتگان در شب قدر مقدرات یکساله را به نزد «ولیِّ مطلق زِمان» می آورند، و بر او عرضه می دارند و به او تسلیم می کنند. این واقعیت، همواره، بوده است و خواهد بود. در روزگار پیامبر اکرم، محل نزول فرشتگانِ شب قدر، آستانِ مصطفی «ص» بوده است. این امر موردقبول همگان است. امر دیگری که موردقبول است این است که پس از پیامبر اکرم «ص» نیز «شب قدر» هست، چنانکه در «قرآن کریم»، در «سورهٔ قدر»، و «سورهٔ دُخان»، بروشنی ذکر شده است، که شب قدر، در هر سال هست. رشیدُ الدّین میبُدی، مفسّرِ معروف سُنّی، می گوید:

> برخی گفته اند: این شب قدر، به روزگاران پیامبر «ص» بود، و سپس از میان رفت. اما چنین نیست، زیرا که همهٔ اصحاب پیامبر و علمای اسلام معتقدند که شب قدر، تا قیام قیامت، باقی است[۳].

شیخ طبرسی نیز، دراین باره، روایتی از ابوذر غِفاری نقل می کند:

۱. همچنین آیات آغاز «سورهٔ دُخان»، که ذکر آنها خواهد آمد.

۲. «شب زنده داری و عبادت کردن و انجام دادن کار خیر، در این شب، بهتر است از شب زنده داری و عبادت و کارخیر، در هزار ماه، که شب قدر نداشته باشد»، «مجمع البیان»، ج ۱۰، ص ۵۲۰. هزار ماه، ۸۳ سال و ۴ ماه است.

۳. «کشف الاسرار»، ج ۱۰، ص ۵۵۹.

جاءَتِ الرّوایةُ عن اَبی ذَرٍّ، اِنَّهُ قالَ: یا رسولَ اللّه! لیلةُ القدرِ هِیَ شَیء تَکُونُ علیٰ عهدِ الاَنبیاء، یُنْزَلَ فیها، فَاِذا قُبِضُوا رُفِعَتْ؟ قالَ: لا، بَل هِیَ اِلیٰ یومِ القِیامَة[1].

ــ از ابوذر غِفاری روایت است که گفت: به پیامبر خدا گفتم: ای پیامبر! آیا شب قدر و نزول فرشتگان، در آن شب، تنها در زمان پیامبران وجود دارد، و چون پیامبران از جهان رفتند، دیگر شب قدری نیست؟ پیامبر فرمود: «نه، بلکه شب قدر، تاقیام قیامت هست».

در بارهٔ این امر شناختیِ مهم، احادیث متعدد رسیده است، و این موضوع عظیم قرآنی، مورد تشریح و توضیح قرار گرفته است. از این جمله است حدیث دیگری، که در کتاب «اصولِ کافی» نقل شده است. در این حدیث، از قول امام جعفرصادق«ع»، چنین آمده است:

علی «ع» بسیار می فرمود، که هرگاه دوتن از اصحاب نزد پیامبر«ص» بودند، وآن حضرت سورهٔ «انا انزلناه» را با خشوع و گریه تلاوت می کرد، می گفتند: چقدر در برابر این سوره حساسی؟ می فرمود: «این حساسیت برای چیزی است که چشمانم دیده است، و جانم نیوشیده است. و پس از من، جان این مرد (اشاره به علی) خواهد نیوشید». می پرسیدند: تو چه دیده ای، و او چه خواهد دید؟ پیامبر«ص» در پاسخ آنها روی خاک می نوشت: «تَنَزَّلُ المَلائِکَةُ والرُّوحُ فیها بِاِذْنِ رَبِّهِم مِن کُلِّ اَمر ← درشب قدر فرشتگان و روح، به اذن خدا، هر امری (و تقدیری) رافرودمی آورند». آنگاه می فرمود: «پس از اینکه خدای متعال فرموده است: «مِن کُلِّ اَمر»، (هر امری)، آیا چیز دیگری باقی خواهد ماند؟» می گفتند: نه...[2]

۵ــ صاحب شب قدر

هنگامی که در شناخت قرآنی، به این نتیجه می رسیم که «شب قدر» در هر سال هست، باید توجه کنیم که پس «صاحبِ شب قدر» نیز باید همیشه وجود

۱. «مجمع البیان»، ج ۱۰، ص ۵۱۸.
۲. «اصول کافی»، کتابُ الحُجّة، «بابٌ فی شأنِ اِنّا اَنزَلناهُ فی لیلةِ القَدر وَتفسیرِها»، حدیث ۵.

داشته باشد ــ چنانکه در احادیث آمده است[۱] ــ و گرنه فرشتگان بر چه کسی فرود می آیند؟ و کتابِ تقدیر را نزد چه کسی می گشایند؟ و مجاری امور را، به اذن خدا، به چه کسی می سپارند؟

هدایت و ولایت «تکوینی»، از هدایت و ولایت «تشریعی» جدا نیست. عکس این قضیه نیز صادق است. پس چنانکه «قرآن کریم» تا قیام قیامت هست و «حُجَّت» است، صاحب شب قدر نیز همواره هست و همو «حجت» است. و پس از رحلت پیامبرِ اکرم «ص»، این مقام، از آنِ جانشینان پیامبر است. و همین دو واقعیت بزرگ است (یعنی: وجود شبِ قدر در هر سال، و وجود صاحبِ شب قدر در هر عصر)، که امام علی بن ابیطالب «ع»، از آنها، اینچنین یاد می کند:

اِنَّ لَیلَةَ القَدرِ، فی کُلِّ سَنَةٍ. وَاِنَّهُ یُنْزَلُ فی تِلْكَ اللَّیلَةِ اَمرُ السَّنَة. وَاِنَّ لِذلكَ الاَمْرِ وُلاةً بعدَ رسولِ اللّهِ ــ صلَّی اللّهُ علَیه وآلِه...[۲]

ــ شب قدر، در هر سال هست. در این شب امور همهٔ سال (و تقدیرها و سرنوشتها) فرو فرستاده می شود. پس از درگذشت پیامبر «ص» نیز، این شب، صاحبانی دارد...

بسیار جالب توجه است که عالمان اهل سنت نیز، در مواردی این حقایق را بصراحت گفته اند، از جمله در شرح «حدیث ثِقْلَیْن».[۳] حدیثِ ثِقلَین، حدیث

۱. کتاب پیشین، همانجا، حدیث ۷.
۲. کتاب پیشین، همانجا، حدیث ۲.

۳. نام این حدیث مهم و مشهورِ اسلامی، از همین کلمهٔ «ثقلین» که در آن آمده گرفته شده است. برخی این کلمه را «ثِقْلَیْن» دانسته اند، تثنیهٔ «ثِقْل» بر وزنِ «حِلْم» به معنای بار سنگین، بار گران. بنابراین معنای «اِنّی تارِكٌ فیكُمُ الثِقْلَین...» چنین می شود: «من دو بار سنگین، دو چیز گرانبار، سنگین وزن، درمیان شما باقی می گذارم...». برخی دیگر از محدّثان و لُغویان آن را «ثَقَلَین» دانسته اند، تثنیهٔ «ثَقَل»، بر وزنِ «اَثَر»، (در اینجا) به معنای چیز نفیس، خطیر (بزرگوار)، با قدر و جاه و بها، که همواره آن را محفوظ نگاه می دارند. در این صورت معنای حدیث این است: «من دو چیز نفیس، پر بها، با قدر و جاه، دو ذخیرهٔ گرانبها، درمیان شما باقی می گذارم...». در زبان فارسی تلفظ ضبط نخست (ثِقْلَین) آسانتر است. و ما در این کتاب همان را به کار برده ایم، ولی چه بسا ضبط دوم بهتر و صحیحتر و مناسبتر باشد، چنانکه برخی از لُغویان بزرگ نیز آن را ثبت کرده اند، از جمله ابن منظور می گوید: روایت شده است از پیامبر ـ صلّی الله علیه وسلّم ـ که در آخر عمر خود فرمود: «اِنّی تارِكٌ فیكُمُ الثَقَلَیْنِ كتابَ اللّهِ وَعِتْرَتی». وی این حدیث شریف را، در ذیل کلمهٔ «ثَقَل» آورده است. «لسانُ العرب المحیط»، ج ۱، ص ۳۶۶.

مشهور و متواتری است، که صدها مدرکِ سُنّی و شیعی آن را نقل کرده‌اند، و یکی از مسلمترین حقایق اسلامی و احادیث نبوی است. پیامبر اکرم، در این حدیث شریف، می فرماید:

اِنّـی تارِکٌ فیکُـمُ الثِّقْلَیْنِ، ما اِنْ تَمَسَّکْتُم بِهِمالَن تَضِلُّوا بَعدی، اَحدُهُما اَعظَمُ مِنَ الآخَر، کتابَ اللّهِ وعِتْرَتی.[1]

ــ من، در میان شما امت، دو شیء گرانقدر می گذارم و می روم، تا هنگامی که به آن هر دو چنگ زنید (و از هر دو باهم و در کنار هم پیروی کنید)، گمراه نخواهید شد. یکی از این دو، از دیگری عظیمتر است. این دو، کتاب خداست و عترت من (ائمهٔ طاهرین «ع»).

در بارهٔ این حدیث، عالمان و محققان اهل سنت، بیاناتِ بسیار مهمی دارند. دراینجا، به عنوان نمونه، یکی از آن بیانات را می آورم. محدث معروف، ابن حَجَر هَیْتَمی مکّیِ شافعی، مؤلِّفِ کتابهایی چند، از جملهٔ «اَلصَّواعِقُ المُحرِقَة»، می گوید:

وَفـی اَحـادیثِ الحَثِّ عَلَی التَّمَسُّکِ بِاهلِ البَیت، اِشارَةٌ اِلی عَدَمِ انْقِطاعِ مُتَأهِّلٍ مِنهُم لِلتَّمَسُّکِ بِهِ، اِلی یَومِ القِیامَة، کَما اَنَّ الکِتابَ العَزیزَ کَذلِکَ، وَبِهذا کانُوا اَماناً لِاَهْلِ الاَرض...[2]

ــ احادیثی که از پیامبر رسیده است و در آنها تأکید شده است بر پیروی از خاندان پیامبر و چنگ زدن به هدایت آنان، می فهماند که همیشه، تا قیام قیامت، کسی از خاندان پیامبر وجود دارد که شایستهٔ رهبری و هدایت است، چنانکه قرآن نیز تا به قیامت راهبر وهادی است. و برای همین (که همیشه کسی از ایشان در جهان هست)، آنان سبب ایمنی و بقایند برای اهل زمین...

بدینسان می نگریم که حدیث عظیم ثِقْلین، بجز اثبات اصل «امامت»، تداوم امامت را نیز اثبات می کند. این حدیث نبوی مسلّم، همانگونه که به ما می گوید، هدایت با دو رکن تحقق می یابد: قرآن و امام، همانگونه نیز تداوم بقای امام و امامت را ــ چونان تداوم و بقای قرآن ــ اثبات می کند. و همین

۱. «عَبقاتُ الانوار»، مجلّدات «حدیث ثِقلین»، چاپ اصفهان.
۲. کتاب پیشین، ج ۳، ص ۱۵۱، نیز «شرفُ الدین»، ص ۵۸ ــ ۶۶.

واقعیت بزرگ و محتوای سترگ است که علامهٔ مجاهد، و مرزبان حماسهٔ جاوید، حضرت میرحامد حسین نیشابوری هندی نیز آن را یادآور می شود. وی می گوید:

حدیث ثقلین چنانکه برهان باهرِ امامتِ ائمهٔ اِثناعشر — سلامُ اللّه علیهم — عموماً، و سلطانِ قاهرِ خلافتِ بلافصل جناب امیرالمؤمنین — علیه السّلام — خصوصاً می باشد... همچنین این حدیث شریف، دلیل واضح اِمامت امام دوازدهم — علیه السّلام — و حجتِ قائمهٔ وجود و بقای آن امام عصر — عَجَّلَ اللّهُ ظُهورَه — نیز هست، زیرا که این حدیث شریف، بلاشبهه، دلالت بر مرافقت و ملازمت کتاب و عترت، تا به قیام قیامت... دارد. پس چنانکه قرآن مجید، تا به یوم آخر، باقی است، همچنین از عترت معصومهٔ جناب رسالت مآب «ص»، کسی که امام زمان، و حجت وقت باشد، بقاء او لازم و حتمی است.[1]

علامه میرحامد حسین، سپس یاد می کند که گروهی از دانشمندان و حافِظانِ حدیث و بزرگان اهل سنت، به این حقیقت، تصریح کرده اند، و در توضیح «حدیث ثِقْلین»، به این امر عظیم خستو گشته اند، دانشمندان و حافظانی چون:

شهابُ الدّین دولت آبادی	در کتاب	هدایةُ السُّعَداء.
نورالدین سَمهودی	«	جواهرُ العِقْدَیْن.
شهابُ الدّین ابن حَجَرهیتَمی مکّی	«	صواعقُ المُحرِقَة.
کمال الدّین جهرمی	«	براهین قاطعه.
عبدُالرَّؤوف مناوی	«	فیضُ القدیر.
ابوعبداللّه زَرقانی مصری	«	شرحُ المواهب اللَّدُنِّیَّة.
احمدبن عبدالقادر عجیلی	«	ذخیرةُ المآل.
مولوی حسن زمان	«	قول مُستَحسَن.[2]

من، پیش از نقل سخنان علامه میرحامد حسین هندی، گفتهٔ ابن حجر هیتَمی را، در توضیح حدیث ثقلین، از کتاب «عبقات» نقل کردم. و آن،

۱. «عبقات»، ج ۳، ص ۶۵ — ۶۶.
۲. کتاب پیشین، ج ۳، ص ۶۶ — ۶۸.

نمونه‌ای است از گفته‌های دانشمندان دیگر اهل قبله.

باری، سخن در بارهٔ شب قدر بود. در فصل آینده، در بارهٔ اهمیت «شب قدر»، از نظرگاهِ دو قانون عظیم حاکم بر کاینات، سخن خواهیم گفت، یعنی: «قانونِ وساطت در فیض»، و «قانون اجمال و تفصیل در خلق و تقدیر». در اینجا همین اندازه تأکید می کنم که مسئلهٔ «تداوم تقدیر»، و «تداوم مُجریِ تقدیر»، مسئله‌ای حتمی و قانونی الاهی است. و قانونهای الاهی، هرگز تبدیل نمی پذیرد، و تغییر نمی کند[1]. این دو واقعیت توأمان، همیشگی است، همواره بوده است، و هست، و خواهد بود.

در این مقام، از حضرت ابنُ الرِّضا، امام جواد«ع» تعلیمی رسیده است. خوب است خلاصهٔ آن تعلیم را، دراین مقام بیاوریم، که بیان وَلَویِ همین حقیقتِ حَقّه، و واقعیّتِ ثابته است:

> خداوند متعال، شب قدر را، در ابتدای آفرینش دنیا آفرید. همچنین در آن شب، نخستین پیامبر و نخستین وصی را آفرید. در قضای الاهی چنان گذشت که در هر سال شبی باشد، که در آن شب، تفصیل امور و مقدرات یکساله فرود آید...
>
> بی شک پیامبران با شب قدر در ارتباط بوده‌اند. پس از پیامبران نیز، باید حجت خدا وجود داشته باشد. زیرا زمین از نخستین روز خلقت خود تا آخر فنای دنیا، بی حجت نخواهد بود. خداوند، در شب قدر، مقدرات را به نزد آن کس که اراده فرموده است (وصیّ و حُجَّت) فرو می فرستد. به خدا سوگند، روح و ملائکه در شب قدر، بر آدم نازل شدند، و مقدرات امور را نزد او آوردند. و حضرتِ آدم درنگذشت مگر اینکه برای خود وصی و جانشین تعیین کرد. همهٔ پیامبرانی که پس از آدم آمدند نیز، بر هر کدام، در شب قدر، امر خداوند نازل می گشت. و هر پیامبری، این مرتبت را، به وصیّ خویش می سپرد...[2]

در این حدیث شریف، و تعلیم بزرگ ــ که تنها بخشی از آن آورده شد ــ نکته‌های مهم چندی است، که از نظر شناخت و معرفت، درخور توجه بسیار و فراگیری عمیق است. و شناخت واقعِ وجود، و ماهیت جهان، و روابط کائنات، و قوامِ ماهُویِ حقایق، بدونِ این معرفتها، و معرفت این نهادها و پیوندها، جز شناختی

۱. سورهٔ اِسراء (۱۷)، آیهٔ ۷۷؛ سورهٔ آحزاب (۳۳)، آیهٔ ۶۲؛ سورهٔ فاطِر (۳۵)، آیهٔ ۴۳؛ سورهٔ فتح (۴۸)، آیهٔ ۲۳.
۲. «اصول کافی»، کتابُ الحُجّة، «بابٌ في شأنِ اِنّا انزلْناه...»، حدیث ۲.

پوسته‌ای و قشری نخواهد بود، چنانکه «قرآن کریم» دربارهٔ علمهای کسانی که از این حقیقتها بی اطلاعند، فرموده است:

یَعلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الحَیاةِ الدُّنیا...[۱]

ــ اینان، تنها صورتی ظاهری، از جهان و زندگی جهان، می شناسند.

البته شناخت ظاهر اشیا و جهان، منافات ندارد با پی بردن به خواص پاره‌ای از اجسام و فلزات و ترکیبات شیمیایی و معادن، و اطلاع یافتن از مقداری از کهکشانها... و اختراع برخی وسایلِ رفاهی و مسافرتی و جنگی و پزشکی و اطلاعاتی و کیهان‌نوردی. اینها نیز ــ به گونه‌ای ــ هنوز همان صورت ظاهر است، در قیاس با درک حقایق. باری، سخن دربارهٔ نکته هایی بود، که در حدیثِ مذکور، آمده است. دراینجا به پنج نکته اشاره می کنیم:

۱ــ ضرورت وجود نظم و تقدیر، تا جایی که نخستین چیزی که از این جهان آفریده می شود، شب قدر است ــ یعنی: ظرفِ زمانیِ تقدیر و تنظیم امور.

۲ــ ضرورت وجود اجرا کننده، به گونه‌ای که می بینیم همراهِ ظرف زمانیِ تقدیر، دست اجرا کننده نیز پدیدار می گردد.

۳ــ ضرورت وجود حجت، در جریان امور، که همان اجرا کنندهٔ مقدرات است به اذن خدا، و خلیفهٔ خداست: پیامبر، یا وصیِّ پیامبر.

۴ــ ضرورت واسطهٔ فیض، در پیوند باطنیِ عالم، که همان ولیّ و حُجَّت است، و وجود او مقدم است بر دیگران.

۵ــ ضرورت تداوم سنّتهای الاهیِ تاریخ، و استمرار آنها، بی وقفه و بی گسست، تا هنگامهٔ رستاخیز و قیام قیامت.

پس می نگریم که شب قدر و تقدیر، از نخستین هنگام آفرینشِ این جهان بوده است، و در امتهای پیش از ما نیز موردتوجه قرار داشته است. گفته‌اند: امتهای پیشین نیز در طلب شب قدر بوده‌اند، و به این شب و اهمیت آن توجه داشته‌اند.[۲]

۱. سورهٔ روم (۳۰)، آیهٔ ۷.

۲. تفسیر «کشف الاسرار»، ج ۱۰، ص ۵۵۹.

۶ـ قرآن و شب قدر

دربرخی از احادیث آمده است که راوی به امام جعفر صادق«ع» می گوید:

دربارهٔ شب قدر، به من اطلاعاتی بدهید! آیا این شب، فقط در روزگاران گذشته [مثلاً روزگار حیات پیامبر«ص»] بوده است [و اکنون دیگر نیست]، یا اینکه شب قدر، در هر سال، هست؟ امام می فرماید: «لَورُفِعَتْ لَیلةُ القَدرِ، لَرُفِعَ القُرآنُ» ـ اگر شب قدر را بردارند، قرآن را نیز برمی دارند[1].

این بیان امام ِصادق«ع» اشاره است به فلسفهٔ غایی نزولِ انسان به زمین. جهانِ ارضی، از آنرو منزلگاه انسان قرار داده شد، تا انسان در این منزلگاه، آزمایش شود، و کامل و ناقص، و سعید و شقی، ازهم باز شناخته آید، و سرانجام، انسان به حرکتِ تکاملی و کمالی بپردازد، و به سوی خدا برود. این امر مستلزِم برقرار بودنِ جهانِ ارض است. برقرار بودن جهان ارض، مستلزِم حکمت و تقدیر، و اجرا و تدبیر است، و اینهمه مربوط به شب قدر و تنظیمِ امور، و حضور ولیّ و حُجَّت است. پس از برقرار شدن اینها همه، کتاب شناخت و عمل لازم است. پس حکمت بقای جهان ارضی، حرکت تکاملی انسان است، در رابطه با کتاب و حجت. و چون برداشتن شب قدر، به منزلهٔ برهم زدن جهان ارضی است، این است که در صورت برداشته شدن شب قدر، قرآن نیز برداشته خواهد شد. و تکلیفی و فعلی و حرکتی باقی نخواهد بود. پس تا جهان هست، شب قدر هست، و تا شب قدر هست، قرآن هست. و تا این هر دو هست، حجت هست، که صاحبِ شب قدر است و حاملِ علمِ قرآن. و تا این هر دو هست، امکان حرکت و فعل و تکامل هست. و هر حرکت و فعلی، در صورتی تکامل و کمال است، که به پیروی از این دو انجام یابد، و در خط تعلیمی و ارشادی این دو (کتاب و حجّت) قرار داشته باشد ـ آری: «... ما اِنْ تَمَسَّکْتُم بِهِما لَنْ تَضِلوُّا».

بدینگونه این بیان امام نیز اشاره است به همان حکمتِ عمیق، و راز عظیم وجود و ارتباط و امتزاج هدایت تکوینی و هدایت تشریعی، و رابطهٔ مستقیم

۱. «نور الثقلین»، ج ۵، ص ۶۲۱.

«حُجَّتِ صامت» ــ یعنی: «قرآن»، با «حُجَّتِ ناطق» ــ یعنی: امام. و این تعلیم، توضیح سخن معروفِ پیامبر اکرم «ص» است، در حدیث «ثِقْلَین»، که در پیش ذکر شد. در بسیاری از متونِ «حدیث ثِقْلَین» این جمله نیز آمده است:

لَن یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الحَوض.

ــ این دو نهاد گرانبها (که در میان امت می گذارم و می روم، یعنی: قرآن و امام)، تا روز قیامت، که در لب حوض کوثر، نزد من باز آیند، از یکدیگر جدا نشوند.

در پایان این بحث، مطلب عظیم دیگری قابل اشاره است و آن مطلب، رابطهٔ علم امام است با «شب قدر» از سویی، و با «قرآن کریم» از سویی دیگر. آیا آنچه از امور ومقدرات، در شب قدر، بر امام عرضه می گردد، و در مرحلهٔ تحقق و اجرا، به دست امام اجرا می شود، در چه ارتباطی با قرآن کریم، و آیات، و علوم، و کلمات، و اسرار قرآن قرار دارد؟ این مسئله، از نظر شناخت ابعاد گوناگون قرآن کریم، و بواطن آیات، و قدرتهای نهفته در آنها، اهمیت بسیار دارد. خواص واقعی آیات ــ که گاه درجاهایی ذکرشده است ــ به این شناخت بستگی دارد، و تحقق آن خواص نیز، بیشتر، در گرو پیدا کردن علمی از این رشته است.

در تأیید این موضوع، یادآوری این امر نیز مفید است، که می بینیم نزول قرآن در شب قدربوده است، بلکه در سورهٔ «قدر» و سورهٔ «دُخان» نخست سخن از نزول قرآن، در این شب رفته است، و سپس خود شب قدر و محتوی و حقایق آن بیان گشته است.

۷ــ علی و شب قدر

امام علی «ع» در حدیثی که برخی از مقامات خویش را برای حارث هَمْدانی یاد می کند می گوید: «مرا در شب قدر، همه ساله، نیرویی افزون رسد. و این در فرزندانم که نگهبانان دینند، چنان آمدن شب و روز، تا قیامت باقی است»[1]. امام صادق «ع» ــ به نقل از پدر خویش ــ گوید:

۱. «بشارة المصطفی لشیعة المرتضی»، ص ٤، چاپ دوم، نجف.

هنگامی، علی «ع»، سورهٔ «اِنّا اَنزَلْناه» را می خواند، و فرزندانش، حسن و حسین، در نزد او بودند. حسین به پدر عرض کرد: ای پدر، وقتی تو این سوره را می خوانی، شیرینی وحلاوت دیگری ازآن حس می شود؟

علی «ع» فرمود: ای فرزند پیامبر و فرزند من! من از این سوره چیزی می دانم که تو (اکنون) نمی دانی. چون این سوره فرود آمد، جد تو پیامبر«ص»مرا خواست. وقتی نزد او رفتم، سوره را خواند، آنگاه دست خویش به روی شانهٔ راست من نهاد و فرمود: ای برادر و وصیِّ من، و ای ولیِّ امت من پس از من، و ای جنگندهٔ بی امان با دشمنان من... این سوره، پس از من، ازآن تو است، و پس ازتو، ازآنِ دوفرزند تواست. جبرئیل ــ که درمیان فرشتگان او برادرمن است ــ حوادث یکسالِ اُمّتِ مرا (در شب قدر) به من خبر می دهد. پس از من این اخبار را به تو خواهد داد. وَلَها نورٌساطِعٌ، فی قَلبِكَ وَقُلوبِ اَوصیائِكَ اِلیٰ مَطلَعِ فَجرِالقائِم ــ و این سوره، در قلب تو، و در قلب اوصیای تو، همواره، نوری تابناک خواهد افشاند، تا به هنگام طلوع سپیده دمان ظهور قائم[1].

۸ــ لیلهٔ مبارکه

شب قدر، در قرآن کریم، علاوه بر سورهٔ «قدر»، در سورهٔ «دُخان» نیز مطرح گشته است. در آیات آغاز این سوره، از نزولِ قرآن در شب قدر، و تعیین امور برطبق حکمت، سخن رفته است:

اِنّا اَنزَلْناهُ فی لَیلَةٍ مُبارَكَةٍ، اِنّا کُنّا مُنذِرینَ. فیها یُفرَقُ کُلُّ اَمرٍ حَکیمٍ. اَمراً مِن عِندِنا، اِنّا کُنّا مُرسِلینَ[2].

ــ ما قرآن را، در شبی با برکت و خجسته (شب قدر)، فرو فرستادیم، تا خلق را بیاگاهانیم و هشدار دهیم.

در این شب، هر کاری، برطبق حکمت، فیصله می یابد، وتعیین می گردد. اینهمه به فرمان ماست، که فرشتگان را فرو می فرستیم.

در این آیات نیز، سخن از شب قدر و شب تقدیر و برکت است، و سخن از نزول قرآن است، و فرود آمدن فرشتگان به امر خدا: در این لیلهٔ مبارکه، قرآن را فرستادیم. در این شب، هر امری، برطبق حکمت، فیصله می یابد، و جدا جدا تقدیر و تعیین می شود.

۱. «البرهان»، ج ٤، ص ٤٨٧.	۲. سورهٔ دُخان (٤٤)، آیهٔ ۳ ــ ۵.

در این آیه نیز، فعل به صورت مستقبل (یُفْرَقُ) ادا شده است، و دلالت بر استمرار دارد، می فهماند که این تفریق و تحکیم امور، همواره در چنین شبی انجام می پذیرد.

در فصل آینده خواهیم گفت که تنظیم امور، در طول زمانی، مستلزم اجمال و تفصیل است، یعنی: نخست همهٔ امور را بطور کلی تعیین کنند، و سپس جزئیات آن را در جریان تحقق قرار دهند. فرض کنید: شما برنامه و مخارج یکسالهٔ خود را، همراه کارها و وظایفی که دارید، ابتدا درنظر می گیرید و تعیین می نمایید. سپس در طول سال، برطبق آن برنامهٔ تعیین شده، بطور دقیق و منظّم، عمل می کنید. این حقیقت که لازمهٔ طبیعی نظم و تنظیم است، و مربوط است به «تفریق» امور، یعنی: فیصله دهی و جدانهیِ یک یکِ امور و مسائل، در حدیثی یاد شده است. در این حدیث، امام صادق «ع» می فرماید:

... قالَ: «فیها یُفْرَقُ کُلُّ اَمرٍ حَکیمٍ»، فَکَیْفَ یَکُونُ حَکیما، اِلاّ ما فُرِقَ...[1]

خداوند فرموده است: «در این شب، هر کاری استوار و با حکمت، معین می شود». و چگونه چیزی، استوار و باحکمت تواند بود، مگر آنچه به طور مشخص، برنامه ریزی و تعیین شده باشد؟

بنابراین، جریان یافتن استوار و منظم امور گوناگون در عالم، با اینهمه ژرفی و پهناوری، با میلیاردها میلیارد اجزا وافراد، و با میلیاردها میلیاردقانون و ناموس چنین است که نخست در برنامه ای دقیق، وتقدیری حکیمانه مقررمی گردد، و سپس در ارتباط با خلیفهٔ خدا در زمین (یعنی: مُجری و ناظرِ اجرا)، به مرحلهٔ تحقق می رسد. و بدینگونه، این آیات همه دلالت دارد بر استمرارِ وجودِ «حُجَّتِ خدا» در زمین. و اکنون، حُجَّتِ خدا در زمین، و واسطهٔ فیض، و ولیِّ مطلق، و به تعبیر شیخ بهاءُالدّین عاملی: «صاحبِ اسرار خدایی در این جهان»[2]، امام موعود،

۱. تفسیر «البرهان»، ج ٤، ص ٤٨٧.

۲. در قصیدهٔ معروف او: «وَسیلةُ الفَوزِ والامان فی مدح صاحبِ الزّمان»، در این بیت:

اِمامُ الوَرىٰ، طَودُ النُّهیٰ، مَنبَعُ الهُدیٰ
وصاحبُ «سرِّالله» في هذه الدّار.

۲۹ بیت، از این قصیدهٔ بلند و زیبا، با ترجمه، در «ادبیات و تعهد در اسلام» آورده شده است، صفحات ۳۴۰ — ۳۴۸.

قطب دوران، روح جهان، حقیقتِ زمان، و عِدْلِ قرآن، حضرت حُجَّتِ بن الحسن المَهدی است، صَلَواتُ الله و سلامُه علیه. و او خود، صاحبِ شب قدر است، و آستان اعلای او، محل فرود آمدن روح و فرشتگان است در شب قدر. در حدیث است که:

مردمان، در شب قدر، در حال نمازند و دعا، و مسئلت کردن از درگاه خدا، و صاحب این امر، سرگرم است به کار فرشتگانی که نزد او فرود می آیند، و مقدرات و امور و پروندهٔ حوادث سال را پیش او می آورند...[1]

۹ـ احتجـاج

در قرآن کریم، سخن از خلافت الاهی در زمین رفته است: خدا به فرشتگان گفت: «از جانب خود، در زمین خلیفه ای بگذارم و بگمارم[2]». دربارهٔ این موضوع در فصل بعد سخن خواهیم گفت.

دراینجا، یادآوری می کنیم که مقصود از تعبیرهای «ولیِّ مطلق»، «ولیِّ کامِل»، «ولیِّ زمان»، «ولیِّ عصر»، «حُجَّتِ ناطق»، و «صاحبِ شبِ قدر»... همان «خلیفهٔ خدا» است در زمین. و پس از درگذشت پیامبر اکرم «ص» و پایان یافتن دو رنبوت و پیامبری، این مرتبهٔ بزرگ، از آن اوصیای پیامبر است، یعنی: علی و یازده فرزندش.

با توجه به این حقایق قرآنی و اسلامی، چگونه می توان به ذهن خطور داد، که چنین امری، و چنین ارتباطی با خدا و باطن عالم و اسرار تقدیر، متعلق به خلفای عباسی باشد، امثال منصور دَوانیقی، و هارونُ الرَّشید، و جعفر متوکِّل، یا متعلق به خلفای اُموی باشد، امثال یزیدبن معاویه، و ولیدبن عبدُالمَلِک، و مَروان حِمار؟! آیا اینان می توانند وارث عهد الاهی باشند و خلیفهٔ خدا باشند در زمین؟ خلافت عهد خدایی است. و عهد خدایی، جز به پاکان، ونیکان، و معصومان، و مطهَّران نخواهد رسید. ایناننند که می توانند وارث علوم انبیا، و حامل عهد خدا باشند، که «**لایَنالُ عَهْدِی الظّالِمین**»...[3]

۱. «نورالثقلین»، ج ۵، ص ٦٤١.
۲. سورهٔ بقره (۲)، آیهٔ ۳۰.
۳. سورهٔ بقره (۲)، آیهٔ ۱۲٤.

این است و اینها، که مسئلهٔ شب قدر، و خلافت الاهی در زمین، و حضور مداوم آن ــ که به تعبیری دیگر: ادامهٔ بقای قرآن است در ارض و ادامهٔ حُجّیَّت آن ــ در رابطهٔ مستقیم قرار دارد با لزوم امام. و از اینجاست که «سورهٔ قدر»، و «سورهٔ دُخان»، از مهمترین دلیلهای حضور و لزوم «امامت حَقّه» و «خلافت الاهیّه» است در زمین. و از عظیمترین اسناد تداوم ناموس الاهی است، در جهان ارض. و براساس این شناخت قرآنی است، که امام نهم، حضرتِ جواد «ع»، تعلیمی به شیعه می دهد، بسیار گرانقدر، و معرفت‌آموز، می فرماید:

ــ یا مَعشَرَ الشّیعة! خاصِموا بسورةِ «اِنا اَنزَلناه [فی لیلةِ القدر]» تَفْلُجُوا. فَوَاللّهِ اِنَّها لَحُجَّةُ اللّه ــ تبارَکَ وَتعالیٰ ــ علَی الخَلْقِ بَعدَ رسولِ اللّه ــ صلَّی اللّهُ علَیه وآلِه وسلَّم ــ وَاِنَّها لَسَیِّدَةُ دینِکُم، واِنَّها لَغایَةُ عِلمِنا. یا مَعشَرَ الشَّیعَة! خاصِموا بـ «حم * والکتابِ المُبین * اِنّا اَنزَلْناه فی لیلةٍ مبارکةٍ، اِنّا کُنّامُنذِرین *»، فَاِنَّها لِوُلاةِ الاَمْر، خاصَّةً، بَعدَ رسولِ اللّه ــ صلَّی اللّهُ علَیهِ وآلِه ــ ...[1]

ــ ای پیروان تشیع! با مخالفانِ امامت، به سورهٔ «اِنّا اَنزَلْناه» استدلال کنید، تا پیروز گردید[2]. به خدا سوگند، این سوره، پس از درگذشت پیامبر، حجّت خدای متعال است بر خلق.[3] این سوره، نقطهٔ اوج دین شماست. این سوره، نشانهٔ اَبعاد علم ماست. ای شیعیان! همچنین به سورهٔ «حم دُخان»، که در آن، آیهٔ «اِنّا اَنزَلناهُ فی لیلةٍ مبارکة» آمده است، استدلال کنید! این سوره (و این مقام)، پس از رسول الله، خاصِّ ولیِّ امر (حجّتِ خدا) است در هر عصر....

۱۰ ــ معیار انسان

انسانی که در کرهٔ زمین زندگی می کند، در بسیاری از امور با جانوران شریک است. جانوران نفس می کشند، حرکت می کنند، می خورند،

۱. «اصول کافی»، کتابُ الحُجّة، «بابٌ فی شأنِ اِنّا اَنزَلْناهُ فی لَیلةِ القدرِ و تفسیرِها»، حدیث ۶.
۲. یعنی: لزوم امام را با این سوره اثبات کنید. بپرسید از آنان که معنای این سوره چیست؟ و نزول فرشتگان و عرضهٔ مُقدَّرات، در شب قدر بر چه کسی است؟
۳. یعنی: پس از درگذشت پامبر «ص» نیز این سوره مصداق دارد و خواهد داشت، بپرسید: آن مصداق کیست؟

می خوابند، تولیدمثل می کنند، اصوات را می شنوند، اشیا را می بینند، عواطف و لذتهایی دارند، و دردها و آسیبهایی نیز به آنها می رسد. انسان عادی، از این جهتها مانند جانوران وحیوانات است.[1] بلکه انسان تربیت نیافته، و انسانِ گمراه، در بسیاری از امور و صفات و احوال حیات مادی، از جانوران نیز پست‌تر است و ناتوان‌تر — بَلْ هُم اَضَلُّ سَبیلا[2].

انسان، چه وقت، از مرحلهٔ حیوانیت می گذرد، و به مرزِ انسانیت می رسد، و به تعبیر سعدی: «آدمیت»؛ وقتی که به مرتبهٔ طَیران آدمیّت برسد، خویشتن را از حَضیض طبیعت رهایی دهد، و به اوج واقعیت برساند. انسان تا هنگامی که همین ظواهر را بنگرد، و با همین ظواهر سر و کار داشته باشد، و اسیر «خور و خواب و خشم و شهوت» باشد، و شناخت درستی از حقایق عالم، و حقایق وجود خود نداشته باشد، با حیوانات، فاصلهٔ چندانی ندارد. انسان هنگامی از این مرحله فاصله می گیرد، که از حرکت در ظاهر، دیدن ظاهر، شنیدن ظاهر، و حضور ظاهری، در مرحلهٔ حیات این جهانی، بگذرد، و به مرحلهٔ باطن، و دیدن باطن، و شنیدن باطن، و حرکت در باطن، و حضور باطنی برسد. و به سخن دیگر: از وجود مُلکیِ خود فراتر رود، و به ملَکوت (واقعیّتِ وجودی، ماهیتِ باطنیِ) خویش پی ببرد، و به آن برسد، و آن را بیابد، و سپس از راه پی بردن به واقعیتِ وجودیِ خویش، به واقعیت وجودیِ دیگراشیاوملکوتِ آنهانیز پی ببردو برسدو بیابد.

آنچه — باجمال — ذکر شد، در گرو شناخت صحیح است از خود، و از عالم. و این شناخت صحیح، در گرو شناخت رابطِ وجودی و ماهیّتِ حقیقی اشیاء است. و شناختِ دوم، در گرو شناختِ «یَدُ اللّهِ المَبسُوطَة» است در عالم، و توجه به آن، که همان «ولیِّ زمان» است یعنی: هویّتِ باطنهٔ عالَم.

و برای هدایت به همین شناخت است، و باور به همین واقعیت، که پیامبراکرم «ص» می خواهد تا مردم، به «شب قدر» باور آورند. زیرا این باور و اعتقاد، از جنبهٔ نظری و شناختی، موجب می شود تا شناخت انسان، درست و مطابق واقع و موافق قانون خدایی جهان باشد، و از جنبهٔ عملی و اقدامی، سبب

۱. بلکه پاره‌ای از جانوران، از جهت دیدن برخی موجودات و شنیدن برخی صداها و آگاه‌شدن از برخی حوادث، از انسان عادی برترند.
۲. سورهٔ فُرقان (۲۵)، آیهٔ ٤٤.

می گردد تا انسان دارای موضع صحیح، و سیاست درست، و رهبری خدایی باشد، و در نتیجه به حرکت تکاملی و کمالی دست یابد و به سعادت بزرگ برسد.

شیخ مفید، با اسناد، آورده است که حضرت امامِ جواد «ع» از پدران خود، از امیرالمؤمنین «ع» از پیامبر اکرم «ص»، نقل کرده است که به اصحاب فرمود:

آمِنُوا بِلَيلَةِ القَدْر، فَإِنَّهُ يُنزَلُ فيها اَمرُ السَّنَة. وَاِنَّ لِذلكَ وُلاةً مِن بَعدى: علىَّ بن ابى طالبٍ واَحَدَ عَشَرَ مِن وُلْدِه[1]

ــ شب قدر را باور بدار ید! در این شب تقدیر امور سال فرستاده می شود. این شب را، پس از من نیز صاحبانی است. صاحبان این شب پس از من، علی و یازده فرزند او یند.

حدیث مشهوری نیز، که از پیامبر اکرم «ص» نقل شده است، ناظر به همین حقایق است:

مَن ماتَ وَلَمْ يَعْرِفْ اِمامَ زَمانِهِ، ماتَ مِيتَةً جاهِلِيَّةً.

ــ هر کس، بی آنکه امام زمان خود را شناخته باشد، از جهان برود، همچون مردم دوران جاهلیت از جهان رفته است.

انسانی که خط حرکت صحیح را، در حیات خود نشناسد، حرکات و سکنات و فعالیتهای او در زندگی، در جهت تکامل نخواهد بود. حرکت تکاملی انسان، حرکت روی خطِ صحیحِ «وجود» و «تکلیف» و «غایت» است. شناخت این خط، که همان «صراط مستقیم» است، بدون شناخت راهنمای خط ممکن نیست. و حرکت در غیر خط، انحطاط است و ابطال فرصت و عمر. به سخن دیگر: حرکت تکاملی، حرکت به سوی کمال است. و بهترین و بالاترین کمال، کمال مطلق است. کمال مطلق خداست. پس حرکت تکاملی، حرکت در راه خدا، و به سوی خداست. بلکه باید گفت، حرکت تکاملی، منحصر است به حرکت به سوی خدا: «لااله الا اللّه». و معلوم است که حرکت به سوی خدا، بدون شناختِ «حُجَّتِ خدا»، که راهنمای خط است، ممکن نیست. این است که حضرت امام رضا «ع» ــ در حدیث مشهور ــ خود را، به عنوان حجت خدا، از

۱. «الارشاد»، ص ۳۴۸.

شروط «لااله الا الله» می داند ــ **وَاَنَا مِن شُروطها.**

بنابراین، نشناختنِ امام، نشناختنِ خطِّ حرکتِ تکاملی و خصوصیات آن است. و نشناختن این خط، یا مستلزم رکود است و سقوط، یا انحراف و حرکت در جهت ضد. و اینها همه، دوری و دور شدن از هدایت است، و سقوط در ورطهٔ هلاک و جاهلیت.

و همین است که پیامبر اکرم «ص»، در حدیث مشهور «ثِقْلَین»، که یاد شد، دوچیز را با هم، و تفکیک‌ناپذیر، عامل هدایت و نجات شمرده و معرفی فرموده است: قرآن و عترت، یعنی: برنامه و راهنما، کتاب و معلم. کتاب بدون معلم و جدا از معلم، و معلم بدون کتاب و جدا از کتاب، مفید فایده‌ای چندان نخواهند بود. کتابِ حق (نَزَّلَ الکِتابَ بالحَق»[1]. و معلمِ صادق (وَکُونوا مَعَ الصّادقین)[2]، عامل هدایتِ تام و تمام است، و تمسک به این هر دو، و پیروی از این هر دو، مستلزم نجات است، و بیرون آورندهٔ انسان است از ظلمات طبیعت، و جهل، و جاهلیت.

گفته اند:

> هر کس حقیقت زمان خویش را، که امام زمان ــ حاضر یا غایب ــ مَظهرِ آن است، درک نکرده بمیرد، معدوم محض می شود... نابودیِ محض در آن است که شخص حقیقت زمان خویش را درک نکند.

البته، انسان هیچگاه معدوم محض نمی شود. انسان برای بقا و زندگی در جهان جاوید آفریده شده است، و به حقایق وجودیِ خود پایدار است و فنا و موتی ندارد، فقط به عوارض وجودی فانی می شود و می میرد، یعنی به بدن. پس انسان، در هیچ حال، معدوم نخواهد شد، لیکن از نظر فقدان جوهر انسانی، در صورتِ نشناختن حقیقت زمان، انسان در حکم معدوم خواهد بود، و از نظر هدایت الاهی و معرفت اسلامی، و سعادت جاودانی، و بقای مینُوی، در زمرهٔ هدایت نایافتگان و مردمان عصر جاهلیت.

حاج شیخ عباس قمی، در این مقام بیانی دارد، که توجه به آن سودمند

۱. سورهٔ بقره (۲)، آیه ۱۷٦.
۲. سورهٔ توبه (۹)، آیهٔ ۱۱۹.

است، می فرماید:

مشکوف باد، که در میان علمای اسلام، شبهه ای نیست که رسول خدا ــ صلّی اللّهُ علیه وآله ــ فرمود:
«مَن ماتَ وَلَم یَعرِفْ اِمامَ زمانِهِ ماتَ میتَةً جاهِلِیَّةً» ــ هر کس بمیرد و حال آنکه امام زمان خود را نشناخته باشد، بر کفر و مردن زمان جاهلیت مرده. و این حدیث، در کتب شیعه و سنی، فوق حد استفاضه روایت شده، بلکه در جمله ای از صِحاحِ عامّه، و در اکثر کتب اهل سُنّت، به طور اِرسال مسلّم، نقل شده... همچنین در طریقهٔ شیعه متواتر است که هیچگاه روی زمین از «حُجَّةاللّه»، یعنی: امام و خلیفهٔ پیغمبر ــ صلّی اللّه علیه وآلِه ــ خالی نخواهد بود، اگر طَرفَةُ العَینی زمین بی حُجَّت باشد، اهل خود را فرو می برد. و این مطلب، مطابق است با قواعد عقلیه، که ممکن در استفاضه از حضرت واجب تعالی، واسطهٔ فیض می خواهد، که صاحب عصمت و جنبهٔ قدسیّه باشد. پس بر هر مسلمانی واجب است که اگر خواهد از کفر جاهلیت خارج شود، امام زمان خود را بشناسد، و او را واجبُ الإطاعه، و واسطهٔ نزول رحمت و الطاف الهیّه قرار دهد. کسی که اعتقاد داشته باشد به رسالت حضرت خاتمُ الانبیاء، محمدبن‌عبداللّه ــ صلَواتُ اللّه علیه وآله ــ و به امامت امامهای گذشته که اول ایشان، امیرالمؤمنین علیّ بن ابیطالب ــ علیه السّلام ــ است، و یازدهم ایشان، حضرت امام حسن عسکری ــ علیه السّلام ــ است، باید اعتقاد داشته باشد که امام زمان، و امام ثانی عشر، حضرت خَلَف صالح، حُجَّت بن الحسن العسکری ــ صلَواتُ اللّه علیه ــ مهدی موعود، و قائم منتظَر، و غایب از انظار، و سایر در اقطار است، که به حسب نُصوص متواتِره، از حضرت رسول، و امیرالمؤمنین، و سایر امامان گذشته ــ صلَواتُ اللّه علیهم اجمَعین ــ تصریح به اسم و وصف و شمایل و غیبت آن جناب رسیده، بلکه اختلافی نیست درمیان فرق معروفهٔ مسلمین، در اینکه حضرت رسول «ص» خبر دادند به آمدن مهدی ــ علیه السَّلام ــ در آخرُالزَّمان، که همنام است با آن حضرت (محمد). و دین آن حضرت را رواج دهد، و زمین را از عدل و داد پر کند[1].

این است که باید کوشید تا ــ به هر اندازه که ممکن است ــ با حقیقت

۱. «تتِمَّةُ المُنتهیٰ»، ص ۳۰۰ ــ ۳۰۱.

زمان، و سرِّ دوران، و روح جهان آشنا شد، و به او متوجه گشت، تا حیات انسان، حیات بیداری و شناخت باشد، و مرگ او نیز مرگ بیداری و شناخت و صعود، نه مرگ جاهلیت وسقوط (زیرا انسان هر آنگونه که زندگی کند، همانگونه می میرد)، و تا مرگ انسان، درگاهی باشد، برای ورود به جهانِ حیاتِ واقعی، جهانی که فنا و تغیّر و زوال در آن نیست، جهانی که «لَهِیَ الحَیَوان» است، حیات است در حیات، و زندگی است در زندگی، و همه چیز آن، حضور است و جاودانگی...